

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانیازان

میرویس ودان محمودی
۲۳ اکتوبر ۲۰۱۳

باز هم یادی از بزرگترین مبارز انقلابی تاریخ معاصر افغانستان،

داکتر عبدالرحمان محمودی!

مردی که از میان توده های محروم جامعه برخاست و با فقر و تنگدستی بزرگ شد، تسلیم نارسائی ها و نابسامانیهای اجتماعی نگشت، قد برافراشت و درفش مبارزه را به اهتزاز در آورد و به ضد مظالم اجتماعی، جامعه طبقاتی، طبقات ستمگر و حاکمیت بورژوا کمپرادور مقابله و مبارزه کرد. «محمودی» این بزرگمرد دوران در فرجامش بنابر دستورات ارتجاعی ترین طبقات ستمگر و حاکمیت جلادان خاین، توسط داکتران وابسته به سلطنت با تزریق مواد زهری جانباخت و به جاودانگی پیوست. اسم پر افتخارش در قلب هر افغان حک و عجین گشته و در صفحات طلایی و خارائین تاریخ این بلاد کهن درج ابدی می باشد. در هر جا که ظلم و ستم، فقر و بی عدالتی و ستم ملی و طبقاتی بیداد می کند، خاطره تابناک و اندیشه محمودی مجسم می شود و مبارزان را انرژی بیشتر برای گرفتن حقوق حقه شان می بخشد.

«پروفسور عبد الرحمان محمودی» فرزند «غلام فاروق خان مدرس»، یک صد و چهار سال قبل یعنی در سال ۱۲۸۸ خورشیدی در شهر کابل دیده به جهان گشود. قرار تحریر تاریخ و هم چنان نوشته زنده یاد «داکتر عبد الرحیم محمودی»، پدر محمودی بزرگ با برادرش «غلام صدیق خان مشاق- سرباز»، شخصیت های متفکر و عالم دوران «امانیه» بودند و در پهلوی تدریس در ایجاد مدارس نیز همت گماشته و مصدر خدمت گردیده اند. امان الله خان و محمود طرزی نیز از شاگردان مدرس و مشاق بودند. نمونه مشق ها و نوشته های «غلام صدیق مشاق» در بسیاری از منازل کابل قدیم موجود بود و چند نسخه اش را در امریکا نزد شخصی دیدم. هم چنان دو «بخدان» مملو از کتاب ها و نوشته های ایشان و نوشته های «محمودی» بزرگ که با زنده یاد «غبار»، کاکایم «غلام سرور - سرباز» و دیگر اهل علم و قلم مکاتبه داشتند با کتاب های ناپیدا و ارزشمند دیگر نزد من موجود بود و متأسفانه بعد از ۱۳۶۱ خورشیدی و آوارگی این قلم، امانت داران خیانت کردند و آثار و کتاب های تاریخی را که به دسترس هیچ کسی نبود؛ فروختند و حیف و میل نمودند!

«محمودی» کبیر، مردی از تبار مبارزه، روشنی، آگاهی، سازندگی، نیکان و یک شخصی حلیم، فرزانه و صمیمی بود که اخلاق نیکو و طرز برخورد انسانی اش با همه وی را محبوب قلب ها ساخته بود. قرار گفته مرحوم مادرم، زمانی که محمودی سترگ از قید زندان رها می گردد، وی به عیادت ایشان شتافته و مورد الطاف و نوازش آن خردمند فقید واقع می شود. مادرم می افزاید در موقع مرخصی زنده یاد محمودی صد افغانی را برای مادرم به خاطری تازه

عروس بودنش و این که در عروسی اش شرکت نورزیده و در زندان بود، عطاء و اهداء می کند. قرار فرموده مادرم چند روزی از عیادت شان با محمودی صاحب نگذشته بود که خبر مرگ نا به هنگامش فامیل و ملت را در سوگ نشاند و سیاهپوش نمود. مادرم می گفت سال ها آن صد افغانی را حفظ کرده بود که خرچ نکند و اما رنج روزگاران و تهیدستی وادارش نمود تاخرش نماید. مادرم یک زن مسلمان بود و تا زمانی که تکلیف خانمانسوز و جانگداز «الزایمر» تار و پودش را نسوخت همیشه برای ایشان دعا و نیایش و طلب آمرزش می کرد و همیشه خاطرات آن مرد مبارز و دلسوز را گرامی می داشت.

سرانجام همه محکوم به مرگ هستند و این یک امر طبیعی می باشد. انسان ها به شکل های مختلفی جهان هستی را وداع می گویند، بعضی با حقارت و زبونی، گوئی که هیچ گاه در جامعه نبوده اند، عده ای هم با نکبت و لعن ابدی که همه در آرزوی خبر مرگ شان بوده اند؛ یا به شکل طبیعی می میرند و یا کشته می شوند، و اما قهرمانان و شجاعان اند که مرگ از آنان می هراسد. آنان به خاطر رستگاری توده ها، محو ستم ملی و طبقاتی و برقراری یک نظام انسانی مبارزه کرده و به پیشواز مرگ شتافته اند. آنها همیشه زنده اند، زنده ابدی همچون آفتاب. در باب قیاس شهامت و انرژی، انرژی از نظر مخفی نمی ماند بلکه از صورتی به صورت دیگر تبدیل می شود، انسان شهیم نیز نمی میرد، اگر جسماً می رود و رخت سفر ابدی می بندد و اما نام نامی اش زنده و جاوید می ماند. «محمودی» بزرگ انسان زمانه و آفتاب درخشان انرژی زا و زندگی بخش، اگر امروز در میان ما نیست و اما مفکوره انقلابی و در کنارش نام آن آفتاب تابنده و نور افکن با ماست و برای ما انرژی می بخشد و ما را تشویق به مبارزه علیه اجحاف و رهائی از قید بندگی می نماید و درس وطنپرستی و آزادی و خدمت به انسان و انسانیت می آموزاند.

آره، انسانهای شهیم و از خود گذر هرگز نمی میرند!

مگر آرش- کاوه و سپس مرده اند که محمودی بمیرد؟ خیر، هرگز! انسانهای مبارز درست مثل انرژی هیچ وقت از بین نمی روند و فقط گاهی از دید ها مخفی می ماند.

هیچ مبارزی تا آن مقطع از تاریخ معاصر کشور به سان «داکتر عبدالرحمان محمودی» پر آوازه و محبوب قلب ها نبوده و تاریخ کشور و حتا تاریخ خلق های تحت ستم جهان به ندرت چنین فرزند فرزانه ای را در ادوارش دیده است. محمودی با فقر و تهیدستی و رنج ها ساخت و بزرگ شد و به اثر همه نابرابری ها از خود شخصیتی تبارز داد که مظهر افتخار خلقش واقع شود و در دفتر زمانه اسمش جاودانه به یادگار ماند. این نیک آئین فرشته خو، من حیث پدر مهربان و پر مهر مسؤولیت فامیل و برادرانش را به دوش کشید، از یکسو کار کرد و از جانب دیگر مشغول تحصیل بود. از برادران و فرزندان به وجه شایسته سر پرستی نمود و آنان را روانه آموختن درس و تعلیم نمود و بالاخره از آنها شخصیت های بزرگ و عالمی به جامعه معرفی نمود و درختانی را که کاشته بود مثمر واقع شد.

«زنده یاد داکتر عبدالرحیم محمودی» یک تن از رهبران انقلابی و پر آوازه جریان دموکراسی نوین افغانستان، نویسنده توانا و شاعر گرانمایه و صاحب امتیاز جریده تابناک «شعله جاوید» برادر دوست داشتنی داکتر صاحب بزرگ بود. این شخصیت بزرگ و شناخته شده، نوشته چند صد صفحه ای را با قلم رسایش به رشته تحریر در آورده است که من شمه ای از آن را مطالعه نموده ام. وی از فقر، درد و رنج های بیکران فامیلش که بعد از وفات پدر دانشمندش، بزرگمرد عالم «غلام فاروق خان مدرس» گریبانگیرشان شده بود با فصاحت حکایت نموده و متذکر شده است که چگونه سردار زحمتکشان افغانستان، ابر مرد دوران داکتر محمودی، با کار و تلاش های شبانروزی شان، با شکم گرسنه و نداشتن لباس درست در جهت اعاشه و معیشت و به ثمر رسانیدن و تربیت سالم اولاد ها و برادران می تپید و می کوشید. «داکتر رحیم محمودی» در اثر تاریخی اش واقعیات و حوادثی را به تصویر کشیده است که حتا بسیاری از تاریخنویسان از آنها آگاهی نداشتند و ندارند. متأسفانه نوشته تاریخی «داکتر رحیم محمودی فقید» در اسارت انسانی

قرار دارد که نمی داند و یا نمی خواهد بداند که هرروز در بند نگهداشتن چنان نوشته هائی چه خسروانی می تواند بار بیاورد. این نوشته گرانها و پر ارزش که تاریخ پیشینه کشور را بازگو می کند، میراث پر افتخار و بزرگی است برای نسل امروز و فردا نه عتیقه فامیلی؛ و متعلق به ملت است و باید در اختیار ملت گذاشته شود.

در نامه های که بین این قلم و «زنده یاد داکتر رحیم محمودی» رد و بدل می شد وی بار ها می نوشت که پسر گمشده اش را دوباره پیدا کرده است. از فامیل و تاریخ فامیل در عرصه های سیاسی، علمی و اجتماعی می نوشت، تا این که دانستم که واقعاً کی هستم. بعد از گذشت ایامی روابطم قطع ساخته شد؟! و بعد از چندی دریافتم که بزرگمرد مبارز، انسان شفیق و دلسوز که من را از کوچکی پسر خوانده بود به ابدیت پیوسته است؛ این خبر تکاندهنده روح و روانم را متأثر ساخت. چون در یک سالگی از مهر، عطوفت و نعمت پدر محروم شده بودم، مادرم گهگاهی مرا به معاینه خانه داکتر صاحب رحیم، در سر چوک و یا برای دیدن فامیل «محمودی بزرگ» می برد و مورد عنایت و الطاف محبت آمیز شان قرار می گرفتم. هم چنان با زنده یاد «ببرک محمودی» پسر بزرگتر داکتر صاحب که توسط جلادان خلقی و پرچمی به جاودانگی پیوست هم بازی می شدم، البته «ببرک» چندین سال از من بزرگتر بود. حسرتاً! جبر و ظلم زمانه زندگی ها را دستخوش ناملایماتش نمود و همه را از هم دور ساخت و «تبت و پرک» کرد!!!

امروز، روز خوشبختی است و فردا را مقدم می دانیم که فرزند ارشد «محمودی بزرگ» سکوت چند دهه را شکست و با جرأت تمام از قافله سالار معظم زحمتکشان یعنی پدر فرزانه، خبیر، مدبر و انقلابی اش در پیشگاه خلق جفا دیده اش یاد کرد و از کارنامه های غرور آفرین مبارزاتی آن ابر مرد شجاع و بی بدلیل به دفاع برخاست و این یک افتخار بزرگ است.

اگر محمودی ها یکجا شوند، لهیب ها، رستاخیز ها، سیدال ها، فیض ها، بهمن ها، مجید ها و... یک جا شوند، رود ها به هم پیوسته دریا می شوند و با غرش سهمگین و طوفانی اش خس و خاشاک ارتجاع و سرمایه را از وطنی که محمودی کبیر فرموده است که **(مرا عشق وطن دیوانه کرده - مرا درد وطن در جسم و جان است)**، می روبد و به مرداب تاریخ دفن می کند.

از زمانی که این شعر جادویی و سحر آفرین را خواندم، سرپای وجودم پر از احساس و غرور شده است، زیرا من هم چون محمودی در عشق وطن دیوانه هستم و هیچ لحظه ای نیست که کوه های سر به فلکش، آسمان آبی و نیلگونش، طبیعت مرمین و زمردینش، آفتاب درخشان و زرینش، دریا های خروشان و خلاصه محبت و عطوفت مردمانش و از شما چه پنهان فراق کهدامن زمینش؛ خاطر پریشانم را اسیر نسازد!!!

سالار روشنضمیران و مبارزان چه زیبا گفته اند:

[نمیلافم، ببین تاریخی ما را - درفش ما درفش کـاویان است

بپرس از هر فرنگی این سخن را- که ضرب شست افغانی چه سان است].

راه محمودی راه مبارزان و انقلابیون شهیر و جانباز افغانستان در خون تبیده و سوخته است. اگر محمودی این راه پر شکوه و جلال را ترسیم نمی کرد، فیض و مجید، لهیب و سخندان و... نمی آمدند و جان نمی باختند!

هزاران درود بر یاد و خاطره تابناک داکتر عبدالرحمان محمودی بزرگ!

چپ انقلابی، از راه و رسم آن اسطوره عصیانگر که جانش را به خاطر میهن و مردمش فدا کرد بیاموزید، متحد شوید و راه را برای برپائی جنگ توده ئی هموار سازید و افتخار کمائی نمائید.